

علم، «نور» یا «حجاب»

فاطمه طباطبایی^۱

چکیده: انسان موجودی پژوهشگر، پرسش‌کننده و پاسخ‌طلب است. همواره در پی پرسش از علم، عالم، معلوم، اغراض، نتایج و ارزش‌گذاری علم است و هنگامی این حالت در او اوج می‌گیرد که «علم» را با دو صفت متضاد «نور» و «حجاب» متصف می‌بیند. به همین دلیل می‌خواهد بداند چگونه حقیقتی که «الظاهر لذاته و المظهر لغيره» اش می‌دانند، می‌تواند حجاب، آن هم حجاب اکبر باشد. در این نوشتار نخست، از کاربرد علم در دو معنی (علم عام و مطلق) و (علم خاص و تخصصی) که همان دانش متکی بر تجربه و آزمون است، سخن گفته و سپس به آرای برخی از بزرگان اندیشه و معرفت که «علم» را مساوی «وجود» و «نور» دانسته‌اند، اشاره کرده‌ایم. محور اصلی بحث، نظریه‌های عارفانه امام خمینی (س) است که «علم» را از شتون فطرت دانسته و آن را به وجه نورانی وجود موجودات منتسب می‌دانند و بر این باورند که تمام موجودات متناسب با حدود وجودی خود مظهر اسم «علیم» حضرت حقند؛ بنابراین راز تسبیح موجودات و نیز رمز جاودانگی و ملکوتی شدن انسان را در همین علم و آگاهی بیان می‌دارند. لذا علم حقیقی را «طریق جنت» و هر مرتبه‌ای از این علم را متناسب با مراتب بهشت (افعال، صفات، ذات) می‌دانند و از آیات نخستین سوره علق نکات زیبا و تازه‌ای در بیان ارزش و منزلت علم مطرح می‌نمایند که به طور مختصر به آن پرداخته‌ایم.

۱. مدیر گروه عرفان اسلامی پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی.

تفکر ودیعه‌ای است الهی و سؤال، ثمرهٔ این سپردهٔ ارزشمند است. آدمی چون از مسیر اندیشه می‌گذرد، سؤالهای بسیاری پیش روی خود مشاهده می‌کند و خود را در حصار پرسشهای بی‌جواب محبوس می‌بیند. سؤالها برگرفته از چراهایی هستند که «ریشه» در «بایدها» دارند و «شایدها» از ذهنی سرچشمه گرفته‌اند که به آسانی تسلیم «بایدها» نمی‌شوند. اگر از دریچهٔ دیگری به پهنهٔ تفکر بنگریم، درمی‌یابیم که سؤالها از ابتدایی‌ترین جوابها برمی‌خیزند و دنیای بی‌جواب هرگز سؤالی در ضمیر نمی‌آفریند. انسان درمی‌یابد که از جایی آمده و سرانجام به جایی بازمی‌گردد؛ به همین دلیل از «مبدأ» و «معاد» می‌پرسد و سپس از خود پرسیدن و پاسخ شنیدن و بالاخره از اینکه علم چیست؟ و به چه اموری تعلق می‌گیرد و چه نوع رابطه‌ای میان «عالم» و «معلوم» و صورت ذهنی شیء با صورت خارجی آن است و میان این دو چه تطابقی است، و سرانجام آنکه آیا علم «نور» است یا «حجاب»، پرده‌برانداز است یا پرده‌افکن؟

در این مقاله سعی شده است با استفاده از توضیحات حضرت امام خمینی (س) در مورد این حقیقت به این پرسشها پاسخ داده شود؛ زیرا ایشان هر دو صفت را در مورد علم پذیرفته و دربارهٔ آن توضیحات مفصلی داده‌اند. گرچه مسألهٔ علم و شناخت یک بحث کاملاً فلسفی است و از حوصلهٔ این مقاله خارج است، مباحث اصلی این نوشتار عبارت است از:

متعلق علم چیست؟ گستره و کاربرد آن چگونه است؟ ابزار و وسایل آن کدام است؟ مقصود از علم نافع و مفید چیست؟

نخست به تعریف‌پذیری یا تعریف‌ناپذیری علم در عرفان می‌پردازیم. آنگاه از مرتبه و انواع آن سخن خواهیم گفت و «معلوم»، «معقول» و «معروف» را توضیح می‌دهیم و از رجحان یا عدم رجحان هر یک از اینها بر دیگری بحث خواهیم کرد و آنگاه به بیان نظریات امام خمینی (س) خواهیم پرداخت.

تعریف علم

دو گونه تعریف برای علم ارائه شده است:

۱. مطلق دانستن است که در مقابل «جهل» قرار می‌گیرد و علمی نبودن مطلبی با مجهول و غیرمعتبر بودن آن همراه می‌شود. یا به تعبیر دیگر: «العلم هو الصورة الحاصلة من الشيء عند

۲. به دانسته‌هایی اطلاق می‌شود که از طریق تجربه حسی حاصل شده است. ناگفته روشن است که در این معنا «علم» هرگز در مقابل «جهل» و «عالم» در مقابل «جاهل» قرار نمی‌گیرد؛ بلکه این علم قسیم دیگر دریافتهایی مانند علم، اخلاق، فلسفه و عرفان خواهد بود که بر تجربه حسی مبتنی نیست. به عنوان مثال، علم اخلاق که دانش «خوبیها» و «بدیها» و «بایدها» و «نبایدها» است، در مقابل این تعریف قرار می‌گیرد. علم به این معنا در قرن نوزدهم که قرن علم تجربی است ارزش و منزلت ویژه‌ای یافت تا آنجا که مولود این تفکر که یوزتیویسم است، به صراحت می‌گوید: «بشر جز به دانش تجربی به دانش دیگری راه نخواهد یافت». با توجه به چنین زمینه‌هایی است که در قرن بیستم، برتراند راسل که فیلسوفی تجربی مشرب است، معتقد است که اگر نتوانیم به چیزی آگاهی تجربی پیدا کنیم، نمی‌توانیم ادعا کنیم که بر آن آگاهی پیدا کرده‌ایم. بر اساس این بینش هرچه در قلمرو علم تجربی نمی‌گنجد، در زمره مبهمات است و این اندیشه تا آنجا پیش می‌رود که تجربه‌های درونی انسان را هم طرد می‌کند.

با این تعریف از «علم» شناخت اموری که بر پایه حس و تجربه مبتنی نیست، فاقد ارزش و اعتبار است.

علم قابل تعریف نیست

برخی از متفکران معتقدند که «علم» قابل تعریف نیست؛ اینان «علم» را مساوی «وجود» و مثل وجود غیرقابل تعریف می‌دانند. زیرا یکی از شرایط تعریف این است که معرف اجلی از معرف باشد و چنین چیزی نه در مورد «وجود» و نه در «علم» ممکن نیست. چه، حقیقت علم از نهایت ظهور برخوردار است و به همین دلیل قابل توصیف نیست و هر انسان سالم و اندیشمند آن حقیقت را در وجود خویش درمی‌یابد گرچه نتواند آن را تعریف کند. بنابراین، برخی معتقدند علم، «وجود» و «نور» است و طبعاً خاصیت «نور» را که «الظاهر بذاته و المظهر لغيره» است، برای علم می‌پذیرند و برای آن خاصیت کشف‌کنندگی قائلند و از همین طریق درک هستی را برای انسان ممکن می‌دانند و بر این باورند که هر اندازه انسان بتواند از آمیخته شدن به تاریکیها و نیستیها پاک و پیراسته شود، امکان ظهور حقایق را در قلب خود فراهم کرده است.

البته زمینه چنین علمی بر دو پایه متکی است: زدودن نفس از رذایل؛ آراستن آن به فضایل. تهذیب و تزکیه، مقدمه شناخت هستی و کائنات است و عاالم شدن در گرو زدودنها و فزودنهاست؛ که به هر میزان انسان از شوائب هستی و کدورت‌های عالم ظلمانی رهایی یابد، خورشید حقیقت را در وجود خویش درخشانتر و پر تلؤلوتر می‌بیند. چنین علمی رابطه مستقیمی با عمل دارد و به تعبیر دیگر میان آگاهی و «بایدها» و «نبایدها» ارتباط وجود دارد. به این معنی که رعایت «بایدها» و «نبایدها» زمینه فهم «هست»‌ها را فراهم می‌سازد و فهم «هست»‌ها نیز به استحکام «باید»‌ها می‌انجامد.

یکی از عرفایی که به تعریف علم از این دیدگاه پرداخته، خواجه عبدالله انصاری است، که «علم» را امری می‌داند که تکیه بر دلیل و برهان داشته^۱ و زایل کننده جهل آدمی است: «العلم ما قام بدلیل و رفع الجهل» [انصاری ۱۳۷۲: ۳۲۷]. به نظر پیر هرات «علم» در انسان دو عمل انجام می‌دهد:

۱. کدورتها را از صفحه ذهن می‌زداید (پیراستگی)؛
۲. صفحه ذهن را به درک حقایق می‌آزاید (آراستگی).

پس محصول علم پیراستگی و آراستگی است و متعلق آن نمی‌تواند تنها امور محسوس باشد. عزالدین علی بن محمود کاشانی [۱۳۶۷: ۵۶] «علم» را نوری می‌داند که از مشکاة نبوت به انسان مؤمن می‌تابد، تا از این طریق انسان به خدا و افعال و صفات حق و قوف یابد. او ادراکات حسی و حتی عقلی را از این ساحت مجزا می‌شمرد و میان «علم» و عقل تفاوت قائل می‌شود و معتقد است اگرچه عقل، در انسان نوری است فطری، که خداوند در وجود انسان به ودیعت نهاده تا به وسیله آن «خیر» را از «شر» تمیز دهد، اما توجه می‌دهد که این عقل در میان مؤمنین، مشرکین و کافرین مشترک است؛ یعنی همه انسانها از این موهبت برخوردارند و همه با این ودیعه الهی می‌توانند مسائل دنیوی خویش را تشخیص دهند؛ ولی «علم» را مخصوص مؤمنین می‌داند و معتقد است که آن نوری است که در قلوب مؤمنین افکنده می‌شود و اینان صلاح و فساد امور را تمیز و تشخیص می‌دهند. وی معتقد است «عقل» به طور عام به انسان ارزانی شده ولی «علم» موهبتی است که به خاصان و ایمان آورندگان عطا شده است. بنابراین، اگر در جایی

۱. این علم به طوری که بعداً در اقسام علم خواهد آمد، مرتبه فرودین و نازل «علم» است.

مصلحت اخروی با مصالح دنیوی مطابقت نداشته باشد [کاشانی ۱۳۶۷: ۵۶] اینگونه عالمان مصلحت اخروی را برمی‌گزینند و مصالح دنیوی را فدای مصلحت آخرت می‌کنند و گاه در نزد عقلا به ضعف عقل متهم می‌شوند.

صدرالدین شیرازی هم علم را مانند «وجود» از افق ماهیات و مقولات خارج دانسته و آن را نحوی از انحاء وجود می‌داند؛ یعنی معتقد است که «علم»، وجودی تجردی و نوری است که با سایر انحاء وجودات مادی مباینت و دوگانگی دارد. او مسأله «علم»، «عالم» و «معلوم» را از جمله نخستین تقسیمهای وجود می‌داند و بررسی درباره این مسائل را در حیطة فلسفه اولی قرار می‌دهد و معتقد است که «علم» از سنخ وجود ناب و خالص است که به هیچ وجه آمیخته به نیستی نیست و هر اندازه پیراسته‌تر باشد، به همان اندازه قدرت کاشفیت و درک حقیقت را بیشتر دارد [سفار اربعه ج ۳: ۲۹۷]. پس، از دیدگاه صدرا، «علم» تنها به علوم تجربی اطلاق نمی‌شود و متعلق علم نیز تنها مسائل تجربی و حسی نیست و ابزار آن هم فقط حس و تجربه نخواهد بود.

مقام و منزلت علم

آیین مقدس اسلام نیز ارزش و منزلت ویژه‌ای برای «علم» و آگاهی قائل است و اندیشمندان دین، آن را تا سر حدّ وجود و نور بالا می‌برند و در متن بحث «وجودشناسی» قرار می‌دهند. قرآن کریم نیز به مسأله علم، توجه فوق‌العاده داشته تا آنجا که در ۶۲۳۶ آیه این کتاب مقدس، بیش از ۸۵۰ مرتبه کلمه علم و مشتقات آن به کار رفته است. این ارج نهادن بر علم تا آن اندازه است که هدف خلقت را «لیعلمون» و «لیعرفون» می‌داند و تحصیل «علم» را برترین عبادت برمی‌شمرد و یکی از اسمای ذاتی خویش را «علیم» و «عالم» معرفی می‌نماید. در سوره مجادله، آیه ۱۱، مقام اهل ایمان و دانشمندان عالم را رفیع و بلند معرفی می‌کند. ابن عباس از رسول خدا نقل می‌کند که هر کس راهی ببیماید که در آن علمی را بیاموزد، خداوند بر او راهی به بهشت می‌گشاید و دیگر آنکه فرشتگان بالهای خود را زیر گامهای جویای علم گسترانیده و بدان خشنودند و هر چه و هر که در آسمان و زمین است، حتی ماهیان دریا برای جوینده علم خواهان آمرزشند و برتری عالم بر عابد همانند برتری ماه بر دیگر ستارگان است و در جای دیگر علما را وارثان حقیقی پیامبران معرفی می‌نمایند. امام سجاده^(ع) درباره فضیلت علم می‌فرماید: اگر مردمان می‌دانستند که چه

بهره‌ای در طلب علم نهفته است، اگر به قیمت فداکردن جانها و فرورفتن در دریاهاى ژرف هم می‌بود؛ آن را جستجو می‌کردند. امام صادق (ع) می‌فرماید: هرکس که دانش بیاموزد و بدان عمل کند و برای خدا آن علم را به دیگران بیاموزاند، نام او در ملکوت آسمان به بزرگی یاد می‌شود؛ لذا فرموده‌اند: «علم» را برای خدا بیاموزید و برای خدا به آن عمل کنید و برای خدا آن را آموزش دهید. باز از رسول اکرم (ص) نقل است: از جبرئیل پرسیدم برای امت من چه عملی شایسته و نیکوتر است؟ گفت: علم. گفتم بعد از آن چه؟ گفت: نگرستن به عالم. گفتم بعد از آن؟ گفت: دیدار علما؛ و سپس فرمود هرکس که علمی را برای خدا بنویسد و هدفش خیر رساندن به خود و نیکی به مسلمانان باشد و از آن هدف دنیایی نداشته باشد، آن «علم» عهده دار بهشت اوست. از آنچه گفته آمد روشن می‌شود که: «علم» در مکتب اسلام جایگاه رفیع دارد و خلود در بهشت و رستگاری آدمی در گرو «علم» و فراگرفتن آن است. نتیجه دیگری که می‌توان از آن گرفت، اینکه علم با چنین ارزش و منزلتی که دارد طبیعتاً تنها علم مبتنی بر تجربه نخواهد بود، البته تجربه و حس و عمل نیز در نوعی از «علم» دخالت تام دارد و هر کدام در جای خود ارزشمند است. ولی باید توجه داشت عالمی که در مکتب اسلام تا این حد دارای ارزش و اعتبار است، عالمی است که از مرتبه «عقل» و استدلال فراتر رفته و حقایق را آنگونه که هستند درک می‌کند. از «عقل»، «حس» و «تجربه» کمک می‌گیرد؛ ولی هرگز در مرز آنها متوقف نمی‌شود. حاصل سخن آنکه:

ورای عقل طوری دارد انسان که بشناسد بدان اسرار پنهان
 بسان آتش اندر سنگ و آهن نهاده است ایزد اندر جان و در تن
 چو بر هم اوفتاد آن سنگ و آهن ز نورش هر دو عالم گشت روشن
 از آن مجموع پیدا گردد این راز چو بشنیدی برو با خود بپردازد
 تویی تو نسخه نقش الهی بجز از خویش هر چیزی که خواهی

[شبستری: ابیات ۴۳۱ - ۴۳۵]

به هر حال نزاع پیرامون کاربرد «عقل» و عدم آن در مسائل حقیقی بسیار زیاد است و میان «حکما» و «عرفا» همواره این جدال وجود داشته است؛ تا آنجا که عرفا عقل را به پای چوبین تشبیه کرده و آن را سخت، بی‌تمکین می‌شمردند که خود بحث مفصل و مستوفایی می‌طلبد و در این مختصر نمی‌گنجد.

اقسام علم

اینک که حقیقت «علم» را مساوق «وجود» و «تور» و «ظهور» دانستیم، مروری به تقسیم‌بندی «علم» از دیدگاه خواجه عبدالله انصاری می‌کنیم که وی علم را به سه نوع جلی، خفی و لدنی تقسیم می‌کند و هر مرتبه آن را مبتنی بر اموری می‌شمرد. در مورد علم جلی می‌گوید:

علم از سه طریق حاصل می‌شود:

۱. از راه مشاهده و به کار گرفتن حواس؛

۲. بهره‌گیری صحیح از علم؛

۳. استفاده درست از تجارب پیشینیان.

و در مورد علم خفی^۱ می‌گوید: «این علم گل و ریحانی است که در جانهای پاک خوبان با آبیاری ریاضت می‌روید^۲ و از زبان صاحب همتان آشنا ظهور می‌یابد. این دانشی است که نهفته‌ها را آشکار می‌کند و درونها را بیرون می‌آورد؛ یعنی انسان را از خود می‌ستاند و به خدا متوجه می‌کند.»

در مورد علم لدنی توضیح می‌دهد که تکیه‌گاه آن، دریافت و درک آن، دیدن و توصیف آن، حکم به اثر آن است که میان او و غیب پرده‌ای نخواهد بود.^۳

شارح منازل گوید: این علم رحمت و موهبتی الهی است؛ چنانچه خداوند درباره حضرت خضر فرموده است: «فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا» [کهف: ۶۵] و از خصوصیات آن این است که حصولی نیست؛ یعنی با ادراکات عقلی و فهم معمولی به دست

۱. عبدالرزاق محمود کاشانی در شرح منازل السائرین، به دو نکته اشاره می‌کند: اولاً، این علم را نتیجه عمل دانسته و علم وراثت می‌خواند و به قول پیامبر اکرم (ص) استناد کرده که فرمودند: «من علم بما علم ورثه الله علم ما لا يعلم» و ثانیاً، در مورد «علم خفی» می‌گوید: اگر گفته شود: «خفی» نسبت به علوم درست است و منظور پنهان از دیگرانی که در این درجه از علم نیستند، والا نسبت به صاحبان این علم بسیار آشکاراست [۱۳۷۲: ۳۲۸-۳۲۹].

۲. «بنت فی الأسرار الطاهرة من الابرار الزاكية بماء الرياضة الخالصة و يظهر فی الانفاس الصادقة الاهل الهمة العالية» [انصاری ۱۳۷۲: ۳۲۸].

۳. «والدرجة الثالثة علم لدني استاده وجوده و ادراکه عيانہ و نعمته حکمه ليس بينه و بين الغيب حجاب» [انصاری ۱۳۷۲: ۳۳۱].

نمی آید. بلکه ادراک آن شهود آن است.^۱ برخی گفته اند: منظور از علوم لدنی همان فطریاتی است که خداوند به انسان ارزانی داشته است. در واقع می توان گفت علم لدنی، همان وجهه باطنی است که خداوند آن را وسیله شناخت حقیقت قرار داده است و اگر چنین نبود هرگز شناخت جهان و حقایق آن امکان پذیر نمی نمود. پس علم طلبی و کمال خواهی و... همه مدیون زمینه باطنی است و اگر انسان مصدق قول نبی می شود و به وحدانیت خداوند اقرار می کند با بهره گرفتن از همین زمینه الهی است.

در این نگاه، نفس به جمیع علوم، عالم است و جمیع معلومات در ذات او موجود و آموزش و فراگیری عبارت از توجه به معلومات خویش است. اما انسان به دلیل تعلق روح به جسد و فرورفتن در ظلمت تن از آنها غافل شده است. از این منظر راه پی بردن به حقایق، کنار زدن پرده ها و زدودن حجابهاست؛ اما علوم کسبی حجاب است و مانع ظهور و تابش علم لدنی می شود. شیخ الرئیس در این زمینه می گوید:

برای رجوع به فطرت، اول تحصیل جمیع مراتب علوم و تقدیر آنها لازم است ولی بعد از کسب این معلومات باید به ریاضت صادقه و مراقبت صحیح پرداخت و سپس با تفکر به انتخاب این معلومات همت گمارد. [رسالة العلم اللدنی: ۱۹۸-۱۹۹، ۲۰۲].

خلاصه اینکه: علم لدنی، علمی است که خداوند بی واسطه در اختیار انسان قرار داده و با آن زمینه خلیفه الهی انسان را فراهم ساخته است. علمی است که انسان می تواند با آن تا سر حد علم خدا گام بردارد. علمی است که انسان را موحد می سازد. علمی است که او را مصدق قول رسول الله (ص) می کند.

امام عزیز نیز همین سفر به خویشتن را توصیه می کند که: «بیا یا هم به سوی وجدان رویم» [خمسینی ۱: ۱۳۶۹، ۱۳] و البته پایان این سفر، رسیدن به «معدن علم» علیم مطلق است که بعد از فروپاشی خویشتن حاصل می شود. وصول به این مقام: «پس از صعق حاصل از جلال و به دنبال گوشه چشم نشان دادن اوست.» (لحظ) «و تا حُجُب باقی است راهی به معدن عظمت او نیست.»

۱. اسناده وجوده و ادراک عیانه ای لایحصل بالادراک العقلی و الفهم کسایر العلوم المعقولة بل ادراکه شهوده. [کاشانی ۱: ۳۷۲، ۳۳۱].

تفاوت چنین علمی با علم حضرت حق این است که آن قدیم است و این حادث^۱، علم او تعالی ذاتی است و علم انسان موهبتی، و الا سرچشمه و معدن «علم» یکی است و انسان توان سیر تا حضرت علمی را داراست.

اقسام علم از دیدگاه کاشانی

کاشانی به سه نوع علم قائل است [۱۳۶۷: ۵۶ و ۵۷] وی می‌فرماید:

۱. علم توحید، چنان‌که فرمود: «فَاعْلَمُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» [محمد: ۱۹] و عالم به این علم را «عالم ربانی» خوانند.

۲. علم معرفت، که این علم کار خداوند است از اِعدام و ایجاد و تقریب و اِبعاد و اِماتت و احیا و حشر و نشر و ثواب و عقاب و عالم به این علم را «عالم آخری» خوانند.

۳. علم احکام شریعت از اوامر و نواهی، و عالم به این علم را «عالم دنیوی» خوانند که «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ» [روم: ۷].

وی بر این باور است که «عالم ربانی» واجد هر سه نوع علم و «عالم آخری» واجد علم دنیوی و فاقد علم نوع اول است.

با این تقسیم‌بندی درمی‌یابیم که «عالم ربانی» به همه انواع علم، اعم از دنیوی و آخری واقف است و چنین عالمی وظیفه به کمال رساندن بشر و دستگیری از آنها را دارد.

وی در تقسیم‌بندی دیگری در تبیین علم فریضت به توضیح حدیث «طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة» [صدرالدین شیرازی ۱۳۶۷ ج ۲: ۱] پرداخته و اقوال برخی از علما را متذکر می‌شود که به طور اختصار عبارتند از: علم اخلاص؛ علم آفات اخلاص؛ علم وقت؛ علم حال؛ علم خواطر.

سپس می‌گوید: «البته آموزش چنین علومی فضیلت است نه فریضت؛ زیرا اگر که فریضت باشد ترک آن روا نباشد» [کاشانی ۱۳۶۷: ۶۳]. و روشن است دانستن همه این علوم برای مسلمانان

۱. ابن عربی در بیان منزلت انسان به این مطلب اشاره دارد: «ثم نقول في الحق تعالى ان له علماً و حياة فهو الحي العالم و نقول في الملك ان له حياة و علماً فهو العالم و الحي و نقول في الانسان ان له حياة و علماً فهو الحي العالم و حقيقة العلم واحدة و حقيقة الحياة واحدة و نسبتها الى العالم و الحي نسبة واحدة بقول في علم الحق انه قدیم و في الانسان انه محدث...» [۱۳۶۶ فص آدمی: ۵۲]

تکلیف مالا یطاق خواهد بود. سپس به بیان شیخ ابوطالب مکی اشاره می‌کند که علم «مفترض» را علم مبانی اسلام یعنی ارکان خمسسه (کلمه شهادتین، صلوة، زکوة، صوم، حج) می‌داند و نهایتاً نظر شهاب الدین عمر سهروردی را در این خصوص جامعتر می‌بیند که گفته است علم مفترض و واجب علم به مأمورات و منهیات است. نکته جالبی که اشاره می‌کند، این است که میان مأمورات و منهیات شرعی تفاوت قایل شده و می‌نویسد: «برخی از علوم بر همه مسلمانان واجب و ضروری است، مانند علم به مبانی اسلام».

ولی فراگیری برخی دیگر از علوم برای خواص از مؤمنین که استعداد و توانایی آن را دارند، لازم و ضروری است. از این رو متذکر می‌شود که برخی از علوم «فضیلت» است و می‌تواند برای عده‌ای فریضه باشد. یعنی با مراتب معرفت انسانها تناسب دارد «حسنات الابرار سیئات المقربین». وی در بیان تفاوت میان علم دراست و وراثت می‌نویسد: «علم دراست آن است که تا آن را نخوانند و ندانند نمی‌توانند به آن عمل کنند، اما علم وراثت علمی است که تا به مقتضای علم دراست عمل نکنند آن را ندانند. پس علم دراست مقدمه عمل است و علم وراثت نتیجه آن و علم بی عمل عقیم بود و عمل بی علم سقیم».

نظریات امام خمینی (س) درباره علم

ایشان «علم» را از شئون عقل و از لوازم فطرت مخموره [خمینی ۱۳۷۷: ۲۵۹] دانسته و عقل را حقیقت مجرد غیر محجوبه یا جوهری مجرد از علایق جسمانی و اول مخلوق، تعین اول، فیض مقدس و مشیت مطلقه [خمینی ۱۳۷۷: ۲۵۸] می‌داند و در تعریف علم می‌نویسند: «علم» مساوی «وجود» است [خمینی ۱۳۷۷: ۲۵۹] و از صفات موجود بما هو موجود است و هر جا شعاع هستی وجود دارد شعاع نور علم نیز تابیده است. امام با طرح این نظریه برخلاف رأی مشهور برخی از فلاسفه از جمله ابن سینا، در مسأله اتحاد عاقل و معقول - که عالم طبیعت و ماده خالی از عالمیت و معلومیت است - رأی صدرالدین شیرازی را پذیرفته که می‌نویسد [سفر اربعه ج ۱: ۱۱۸، ج ۷: ۱۵۳]: «ذره‌ای از موجودات حتی جمادات و نباتات از علم بی بهره نبوده و به اندازه بهره وجودی خود از موهبت علم نیز برخوردارند».

امام نیز «علم» را مانند «وجود» فراگیر خوانده و همه موجودات را از نعمت علم برخوردار

می‌دانند [خمینی ۱۳۷۷: ۲۵۹]. و در تبیین این مطلب می‌نویسند: «همه موجودات از دو وجهه نورانی و ظلمانی برخوردارند، یکی جهت نورانیت و وجود و اطلاق و کمال که آن وجهه غیبیه الهیه است و یک جهت ظلمت و تعین و ماهیت و نقص که وجهه نفسانیه اشیاء است [خمینی ۱۳۷۷: ۲۵۸، ۱۳۷۸: ۴۱۷]». بدین ترتیب هر موجودی به اندازه ظرفیت وجودی خود از علم و معرفت برخوردار است و ملاک دوری و نزدیکی آن به مقام حضرت حق، به میزان برخورداری از این نعمت است [خمینی ۱۳۷۷: ۲۵۹].

امام از این نظریه استفاده کرده و تکوینی بودن تسبیح موجودات را به محجوبان نسبت می‌دهند که عدم وجدان را دلیل بر عدم وجود گرفته‌اند [خمینی ۱۳۷۷: ۲۶۰].

سلوک طریق علم، سلوک طریق طریق جنت است

حضرت امام، علم را راه رستگاری و مأوا گرفتن در حریم ربوبی دنیوی می‌دانند و مراتب بهشت را متناظر به مراتب علم برمی‌شمرند^۱ و می‌نویسند: «علوم به هر درجه که هستند چه علم المعارف باشد یا غیر آن، طریق وصول به جنت مناسب با آن است و سالک طریق هر علمی سالک طریقی از طرق بهشت است» [خمینی ۱۳۷۸: ۴۱۳].

در این نگاه علم و عمل قرین یکدیگرند؛ تا آنجا که به صراحت متذکر می‌شوند: «علم مطلقاً طریق به عمل است». از این رو هرگونه عملی یا حتی هر عبادتی که بر مبنای اندیشه و آگاهی نباشد، از منظر امام ناقص شمرده می‌شود.

مقام و منزلت علم و عالم

امام، علم را افضل کمالات و افضل فضایل و اشرف اسمای الهیه می‌دانند [خمینی ۱۳۷۷: ۲۵۹] و «عالم» را، انسانی که دوباره تولد یافته و موجودی ملکوتی شده، معرفی می‌کنند که پس از بهره‌گیری از تربیت انبیا و علم آموزی از مشکاة آنان در عالم ملکوت متولد می‌شود و وارث

۱. جئات نیز به تقسیم کلی سه جنت است: یکی جنت ذات که غایت علم بالله و معارف الهیه است؛ دیگر جنت صفات است که نتیجه تهذیب نفس و ارتیاض آن است؛ سوم جنت اعمال که صورت قیام به عبودیت و نتیجه آن است [خمینی ۱۳۷۸: ۴۱۲].

حقیقی و نورانی انبیاء عظام می‌شود [خمینی ۱۳۷۸: ۴۲۰]؛ که «العلماء ورثة الانبیاء» و ملائکه مقربین در شأن و جایگاه او اعتراف می‌کنند که «لودنوت انملة لاخترتت» [خمینی ۱۳۷۷: ۲۶۴]. امام در توضیح و تبیین فضیلت علم بر سایر فضایل به آیات اولیه سوره مبارکه «علق» اشاره کرده و این چنین استدلال می‌کنند:

۱. خداوند در آغاز وحی پس از بیان نعمت خلقت، نعمت علم را به پیامبر خود متذکر می‌شود و اگر فضیلتی برتر از علم متصور بود خداوند به آن اشاره می‌فرمود [خمینی ۱۳۷۷: ۲۶۴]. و ما نیز در فضیلت علم بر خلقت می‌افزاییم خداوند در سوره الرحمن، «علم» را مقدم به آفرینش مطرح فرموده که: «عَلَّمَ الْقُرْآنَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ».

۲. تناسب آیات از مقام قدرت حضرت حق حکایت دارد که از «ماده کثیفه...» (علق) موجودی شریف و عالم بیافریند [۱۳۷۷: ۲۶۴].

۳. ترتب حکم بر وصف نشان از علیت دارد [۱۳۷۷: ۲۶۴] و خداوند با بیان این آیات، اکرمیت خود را توصیف نموده و تعلیم را بر آن مترتب دانسته است. بدین سان اکرمیت حضرت حق علت تعلیم علم بیان شده است.

۴. نکته جالبی که دریافت خود امام است این است که ایشان انتساب تعلیم به رب محمد (ص) (ربک) را در آیه شریفه «اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ»، دلیل عنایت و توجه خاص خداوند به امری مخصوص می‌گیرند؛ چه رب محمد (ص) اسم جامع اعظم است و این اسم اعظم مبدأ خلقت و آفرینش انسان کامل است که دیگر موجودات لیاقت مبدئیت این اسم را ندارند. در آیه «ثُمَّ إِنَّا جَعَلْنَاهُ إِبْرَاهِيمَ نَبِيًّا وَرَبُّكَ الْعَزِيزُ الَّذِي يَنْصِتُ لِمَا يُعْرَضُ عَلَيْكَ مِنَ الرُّسُلِ وَإِنَّ رَبَّكَ لَخَبِيرٌ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ إِنَّ رَبَّكَ لَشَدِيدُ الْحِسَابِ» [هود: ۵۶]، صراط مستقیم به رب محمد (ص) نسبت داده شده و این تناسب علاوه بر تناسب مقام استقامت مطلقه با رب انسان کامل به واسطه غایت عنایت به مطلوب است [۱۳۷۷: ۲۶۵] و خداوند در سوره حج به رب محمد (ص) نیز قسم یاد می‌کند که این خود از موارد عنایت خاص حضرت حق به رب انسان کامل است. امام از آیه «سَمِعْنَاكَ اللَّهُ إِنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ» [آل عمران: ۱۸]، نیز نتیجه می‌گیرند که چون شهادت عالمان با شهادت خداوند و ملائکه قرین شده است، می‌باید کیفیت شهادت آنان نیز قرین باشند؛ چه، شهادت حق ذاتی است و شهادت عالمان نیز از مقام صرافت وجود است، که خود کمالی است که فوق آن کمالی نیست [۱۳۷۷: ۲۶۶]. خداوند درباره علم

تأویل قرآن نیز پس از ذکر خود به راسخین در علم اشاره فرموده که «مَا يَتْلُمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» [آل عمران: ۷] و در آیات دیگر فضایی چون ایمان، توحید، خشیت، خضوع و خشوع همه به اهل علم نسبت یافته است.

بدین ترتیب امام این فضیلت و برتری انسان بر سایر موجودات حتی ملائکه الله را به دانش و علم بر اسماء می‌دانند و معتقدند اگر حقیقتی از حقیقت علم والاتر و ارزشمندتر بود حضرت حق در برتری آدم به آن اشاره می‌فرمود [۱۳۷۷: ۲۶۳] و متذکر این حقیقت می‌شوند که اگر ارزش علم تا بدین حد است، علم به مفاهیم و کلیات و اعتباریات نیست، بلکه منظور از آن علم، علم به حقایق اشیاء و رؤیت فناء خلق در حق و امثال این حقایق می‌باشد. از این رو ضمن ارج نهادن به علم و توصیه به فراگیری آن، به آفات علم که از جمله حجاب واقع شدن آن است اشاره می‌کنند؛ که اگر چه «علم» «نور» است و خاصیت کاشفیت دارد، ولی طالب آن همواره باید توجه داشته باشد که چه بسا همین حقیقت نوری خود حجاب حقیقت قرار گیرد و مانع کشف مطلوب گردد، و آنگاه خود از سر تواضع می‌گویند:

چنان به عمق اصطلاحات و اعتبارات فرو رفته‌م و به جای رفع حجب به جمع کتب پرداختم که گویی در کون و مکان خبری نیست جز یک مشت ورق پاره که به اسم علوم انسانی و معارف الهی و حقایق فلسفی طالب را که به فطرت الله مفسور است از مقصد بازداشته و در حجاب اکبر فرو برده است [خمینی: ۱۳۷۳: ۲۳].

همان‌طور که ملاحظه می‌شود ایشان به دو مطلب اشاره می‌کنند:

۱. علوم انسانی، معارف الهی و حقایق فلسفی هیچ‌کدام نمی‌توانند به تنهایی علوم سودمند باشند و در نتیجه نه تنها کاشف نیستند، که حجاب راهند و نه تنها کدورتها را نمی‌زدایند که بر آن می‌افزایند.

۲. فطرت بشر خواهان درک و شهود حقایق است و این علوم، مانع رسیدن بشر به خواست فطری است.

امام ویژگیهای علم را چنین برمی‌شمردند:

۱. حقیقت علم، نور است [۴۱۸: ۱۳۷۸].

زیرا تعریف و توصیف نور بر این حقیقت نیز صادق است و این مطلب با برهان و عرفان ثابت شده و نصوص و بیانات ائمه (ع) گواه آن است؛ زیرا حقیقت نور ظاهر و مکشوف بالذات بوده و مظهر و کاشف غیر نیز می‌باشد و این تعریف و توصیف بر حقیقت علم نیز صادق است؛ حتی می‌توان صدق این مطلب را - یعنی مظهریت علم و کاشفیت آن را - بر حقیقت علم به حقیقت نزدیکتر دانست تا بر انوار حسیه، زیرا نور حسی ظهور ذاتی ندارد و از تعینات آن حقیقت بوده و دارای ماهیت است [۴۱۸: ۱۳۷۸].

سپس ایشان برای تأیید این مطلب به تفسیر آیه کریمه «من لم یعمل الله نوراً قاله من نور» [نور: ۴۰] اشاره می‌کنند که در آن «نور» را به «علم» تعبیر فرموده‌اند و در حدیث معرفت «العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء» نیز [خمینی ۱۳۷۸: ۴۱۹] این مطلب نمایان است. پس علم، حقیقتی است نوری که از عالم علوی بر قلوب طالبان راه حقیقت و مؤمنان بالله تابانیده شده تا با استمداد از این روشنایی به شاهراه حقیقت رهنمون شوند و به وصال دوست نایل آیند.

۲. از انوار اخروی است [خمینی ۱۳۷۸: ۴۱۸].

حضرت امام در اربعین حدیث می‌فرمایند: این نور حقیقی که در قلوب اهل ایمان و علماء بالله است چون از انوار آخرت است در آن عالم به مقتضای فعالیت نفس به نورانیت حسیه ظهور می‌یابد و همین نور است که راه را روشن می‌نماید [۱۳۷۸: ۴۱۹] و انسان را در مسیر هدایت قرار می‌دهد و اختلافات علما و درجات فهم آنها و میزان در صراط بودن آنها به میزان تابش این نور بستگی تام و تمام دارد. سپس به تمثیل لطیفی اشاره می‌نمایند؛ همان‌گونه که نور خورشید و ماه روشنی بخشند، اما در نسبت متفاوت می‌باشند، نور علم نیز متفاوت است؛ منتها فهم این حقیقت برای کسانی که حقیقت را از مجاز تشخیص نمی‌دهند دشوار است و اینان پس از رفع حجب همان‌گونه که عالم دنیا با علم عالمان روشن شده و قلوب تاریک و دیدگان خواب آلوده دنیا بیان با تراوشات عالمانه عالمان بیدار گشته، در عالم آخرت نیز به دلیل احاطه نوریشان شفاعت‌کننده افرادند. برخی از این علما همچون خورشید جهانی را از نور خود روشن می‌نمایند

و از ظلمت جهالت رهایی می‌بخشند و دست‌های دیگر مانند ماه اگرچه تابش کمتری دارند؛ ولی به هر حال روشن‌کننده‌ی راهند و آدمی را از تنگنای ظلمت رهایی می‌بخشند، ولی دسته‌ی دیگری نیز هستند که فقط مسیر خویش را روشن می‌سازند. حضرت ایشان «عابدان» را جزو این دسته می‌شمردند که مانند ستاره در شب بدرند که به واسطه‌ی درخشش ماه، نور آنها مخفی است و مُظهریت ندارند [۱۳۷۸: ۴۲۰].

۳. فطری بشر است.

حضرت امام «علم» را فطری بشر می‌دانند و می‌نویسند: اگر چه خود «علم» مورد علاقه‌ی فطرت و «جهل» مورد تنفر آن است، اما برهان دیگری بر اثبات فطری بودن وجود دارد و آن اینکه «علم با کمال مساوق است پس عشق به کمال عشق به علم است» [۱۳۷۷: ۲۶۲]. به گفته‌ی صدرای نیز استناد می‌کنند که «علم از ملایمات نفس و جهل از منافرات است».

امام فطرت عالمانه را برای سایر موجودات نیز اثبات می‌کنند و می‌نویسند: از آنجا که صرف وجود، صرف کمال است و حق تعالی صرف وجود است، پس صرف تمام کمالات بوده و عین اسمای جلالیه و جمالیه می‌باشد و این حقیقت کامله در آیینه‌های مختلف ظهور می‌یابد - و ظهور آن کمالات به میزان کدورت و جلاء ظرفیتها بستگی دارد - پس هر موجودی دارای وجهه‌ی ملکوتی است و از همین وجهه‌ی حیات و علم و سایر شئون جمالیه را دارا می‌باشد [۱۳۷۸: ۴۱۷].

و اگر در مورد انسان صراحت بیشتری دارد، برای آن است که این حقیقت در انسان بروز و ظهور بیشتری دارد و او با کمک این نیروی فطری عالمانه جهان را تسخیر می‌کند؛ پس نتیجه آنکه انسان به حکم طبیعت و سرشت خویش قدرت تسلط و چیرگی بر کائنات را از راه آموختن و به کار گرفتن علم خویش دارد، اما امور عرضی و تعینات مادی و حجابهای نفسانی او را در تنگناها و حصارهایی گرفتار می‌سازند، که چراغ دانش او خاموش می‌شود و او در ظلمت جهل غرق می‌گردد؛ از این رو آنچه در انسان اصالت دارد، علم و آگاهی است و جهل امری عرضی است که با تهذیب و تزکیه می‌توان از تعینات و حجب رها گردیده و تا سر حد علم خدا پیش رفت.

البته امام تصریح می‌کنند علم مورد عشق فطرت، علم به مفاهیم و عناوین کلی نیست، بلکه عشق به معرفت به شیوه مشاهده حضور است. دیدن اشیا و شهود حقایق عالم است. از اینجا جمله عاشق‌ترین موجودات به ذهن متبادر می‌شود که از معشوق خود می‌خواهد «ربّ ارنی الاشیاء کما هی»؛ که این نوع آگاهی با رفع حجب قرین است. او از معشوق خود می‌خواهد تا او را از جمیع حجب ظلمانی و نورانی، که از جمله نقایصند، برهاند تا او جمال جمیل و کامل علیم را بی‌حجاب تعین مشاهده کند.

۴. موهبتی الهی است [صحیفه نوری ۱۸: ۱۸].

۵. حقیقتی غیرمتناهی است [صحیفه نوری ۱۷: ۱۷ - ۱۸].

۶. وجودی مجرد از ماده است [صحیفه نوری ۲۱: ۶۸].

حضرت امام با ارجاع خواننده خود به نظر صدرا، علم را حقیقتی مجرد می‌دانند. صدرالدین شیرازی در اسفار، مقاله سوم، در تعریف و تحدید «علم»، علم را مانند وجود از افق ماهیات و انواع مقولات خارج دانسته و آن را نحوه‌ای از انحای «وجود» می‌داند، یعنی وجودی تجردی و نوری و مابین با سایر انحای وجودات مادیه.

۷. تکامل بخش همه عوالم انسانی است.

امام در چهل حدیث برای انسان سه نشأه غیبی و روحانی «عقل»، «برزخی»، «خیال» و ظاهر و ملکی «حسی» قائلند. پس با پذیرش نشأت‌گوناگون یا به تعبیر دیگر عوالم مختلف برای انسان، می‌گوییم حقیقتی باید وجود داشته باشد که متضمن تکامل همه جنبه‌های انسان باشد؛ یعنی هم کمالات عقلیه را شکوفا کند و هم اعمال ظاهری و حسی را تکامل بخشد و امام معتقدند آن حقیقت که متضمن تکامل همه عوالم و نشأت‌گوناگون انسان است، «علم» است که از طریق انبیا و اولیا تعلیم داده شده است.

۸. نیاز دائمی بشر است [صحیفه نوری ۱۷: ۱۲۹].

از آنجا که آگاهی و علم، حیات بخش و تکامل بخش روح انسانی است، انسان همواره برای تعالی و تکامل خویش نیازمند آگاهی و علم است.

۹. از بزرگترین آمال و آرزوهای بشر است [صحیفه نوری ۱۸: ۱۸].

۱۰. ضامن سعادت دنیا و آخرت بشر است [صحیفه نوری ۱۳: ۲۳۰].

چون درک سعادت دنیا و آخرت و دستیابی به آن مستلزم شناخت است، علم حقیقی ضامن و راهنمای همه راههای سعادت باشد. از منظر امام علمی حقیقی محسوب می‌شود که:

۱. جهت دار باشد.

در تبیین این مطلب به کریمه شریفه «اقرء باسم ربک الذی خلق» اشاره می‌نمایند که خداوند به پیامبر خویش فرمود: بخوان، قرائت کن؛ نه قرائت مطلق و بی‌جهت. بیاموز، اما نه هر آموزشی؛ تحصیل علم کن، اما نه هر علمی؛ بلکه علم جهت‌دار، آموزش جهت‌دار. جای این سؤال است که جهت کدام است؟ جهت توجه به اسم رب است، توجه به کمال مطلق است، توجه به غنی مطلق است، توجه به عالمی است که هیچ‌گونه نقص و ضعفی ندارد. پس خدا می‌فرماید علمی بیاموز که زایل‌کننده هرگونه شک و ریب باشد [۱۳۷۸: ۳۹۳]، آیت و نشانه‌ای از علم حق باشد، علمی که انانیت تو را از تو بستاند و به هستی در عین نیستی برساند. توجه به خالق که همه تکالیف و اوامرش برای تکامل آفریده‌های خویش است. توجه به قادر توانایی که عالم به همه مخلوقات خویش است و برای آگاه ساختن آنان هیچ‌گونه بخل و امساک ندارد. پس نخستین خصوصیت علم مفید و نافع، جهت‌دار بودن آن است.

۲. در خدمت بشر باشد [صحیفه نوری ۱۳: ۲۲۹].

عالم کسی است که بداند خدمت به خلق خدمت به خداوند است و اگر قصد و نیت خود را در خدمت‌گزاری خالص گرداند و انتظار هیچ‌گونه پاداش و قدردانی نداشته باشد، خداوند به بهترین وجه پاداش او را خواهد پرداخت. در روایت از معصومین نقل است: «الخلق عیال الله». مردم خانواده خداوندند؛ پس کمک و یاری رساندن به آنها خشنودی خداوند را به همراه خواهد داشت. پس علمی نافع است که در خدمت مردم باشد و عالمی ارزشمند است که خدمت‌گزار آنان باشد. از این رو امام به فرزند خویش توصیه می‌کنند: «مبادا خود را از خدمت به جامعه کنارکشی

و گوشه گیر و کَلِّ بر خلق الله باشی که این از صفات جاهلان متنسک است یا درویشان دکان دار» [خمنی، ۱۳۶۹: ۱۴].

۳. تأمین کننده سعادت بشر باشد [صحیفه نور ج ۱۳: ۲۶۹].

راه نیکبختی را به انسان بنمایاند؛ انسان را از ذلت خویش، و عزت ربوبیت آگاه گرداند؛ روشن کننده این حقیقت باشد که جمیع سعادات دنیایی و آخرتی و جمیع خیرات ملکی و ملکوتی از سرچشمه وجود مطلق افاضه می شود و تمام شقاوتهای دنیایی و آخرتی از قصور ذاتی و نقص خود موجودات است، سعادت را بشناساند و راه سعادت مند شدن را بگشاید.

۴. معنویت انسان را کمال بخشد [صحیفه نور ج ۱۳: ۲۶۹].

علمی نافع است که متضمن تکامل همه جنبه های انسانی باشد؛ زیرا امام معتقدند اعمال ظاهری و باطنی بر روی یکدیگر تأثیر می گذارند. به طور مثال قیام به وظایف عبادی و مناسک ظاهری و حتی سلامت جسم در معنویت آدمی مؤثر است، اگر اعمال ظاهری ضعیف و ناقص شد، مانع درخشیدن نور ایمان و نیز اگر باطن بیمار شود مانع تابیدن نور یقین بر اعمال ظاهری فرد می گردد. پس از این مقدمات می توان نتیجه گرفت [صحیفه نور: ۳۸۸] که حقیقت انسانی، حقیقتی است دارای مظاهر و مجالی گوناگون و هماهنگی آنها (اعمال ظاهری و باطنی) می تواند انسان را متعالی سازد.

برای نمونه، قلب، این لطیفه الهی که میان نشأه ملک و ملکوت با عالم دنیا و آخرت قرار دارد، به منزله آینه دورویی است که یک رو به عالم غیب و معنا دارد، که صور غیبیه و حقایق معنوی را در خود منعکس می کند، و یک رو به عالم شهادت دارد که صور ملکی و دنیوی در آن انعکاس می یابد. به همین دلیل نقش حساس و تعیین کننده ای در سیر و سلوک و هدایت فرد دارد؛ اگر وجهه دنیایی و ملکی «قلب» قوت گیرد و شخص گرفتار تعینات مادی و زندگی حیوانی و غرایز شهوانی خود باشد، شخصیت حقیقی خویش را فراموش می کند، اشرف مخلوقات بودن خود را از یاد می برد، هدف از آفرینش خویش را به باد نسیان می سپارد و به زندگانی حیوانی بسنده می نماید. طبیعی است که قلب چنین موجودی با ملکوت سفلی که سایه و ظل

عالم ملک و طبیعت است ارتباط پیدا می‌کند. در نتیجه دچار القافات شیطانی می‌شود، اعمال قلبی و قالبی، ظاهری و باطنی او از سنخ اعمال شیطان می‌شود. بنابراین از اوج ترفع به پایین‌ترین نقطه تنزل سقوط می‌نماید و مصداق «کالانعام بل هم اضل» می‌شود، که خداوند درباره این گروه می‌فرماید: «ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم غشوة»، گرچه با آیات روشن خدا و گفتار پیامبران او برخورد می‌کنند، ولی گویا گوش‌هایشان را می‌بندد و چشم‌هایشان را می‌بندد. «صمّ بکم عمی فهم لایعقلون».

ولی اگر وجهه غیبی قلب قوت گیرد و قلب به عالم غیب و معنا متوجه گردد و انسان بتواند از تعینات مادی و هواهای نفسانی نجات یابد، قلب او نیز حیات می‌گیرد، متوجه عالم «معنا» می‌شود و با حقایق عالم ملکوت آشنا می‌گردد و مناسبتی با عالم علوی و ملائکه و نفوس طیبه پیدا می‌کند؛ زیرا آن عالم به منزله ظل نورانی عالم طبیعت است. در این صورت باطن انسان به آبادانی و عمران وجهه غیرمادی خویش همت می‌گمارد در این حالت، استقامت و آرامش در نفس و باطن او پیدا می‌شود. اعمال ظاهری و باطنی او حکیمانه و عاقلانه می‌شود و القافات قلبی او رحمانی و غیرمشوب می‌گردد. حضرت امام در تأیید مطلب خویش از کلام نورانی حضرت صادق (ع) که از قول پیامبر اکرم (ص) نقل کرده‌اند، استفاده می‌کنند، [طریحی ۱۳۷۸ ماده خنس: ۳۰۵، ۱۳۷۸: ۴۰۱].

نیست مؤمنی مگر اینکه قلب او دارای دو گوش باشد، که در یک گوش او فرشته الهی می‌دمد و در یک گوش دیگر که شیطان در آن دمیده و وسوسه می‌کند.

بنابراین بهره گرفتن از فیوض رحمانی پس از تصفیه قلب و خلوص نیت حاصل می‌شود و یکی از نشانه‌های علم حقیقی و یا عالم حقیقی نورانی شدن قلب اوست که منجر به زدودن شک و ریب از انسان می‌شود، و اطمینان و آرامش و سکینه برای صاحبش به ارمغان می‌آورد. اخلاص در نیت نیز با حکمت نسبت مستقیم دارد؛ زیرا اخلاص موجب صفای قلب و صفای قلب موجب جاری شدن حکمت می‌گردد.

«من اخلص الله اربعین صباحاً جرت ینایع الحکمة من قلبه علی لسانه». آنچه دریافت می‌شود اینکه: ۱. اخلاص دقیقاً با حکمت مرتبط است؛ ۲. آثار حکمت از قلب بر زبان جاری می‌شود نه از عقل. بنابراین، حکمت با قلب بیشتر ارتباط دارد. حال اگر مقصد و هدف انسان از

علم آموزی، وصول به حق تعالی و تحقق به اسما و صفات و تخلق به اخلاق الله نباشد و برای کسب غرور و فریفتن مردم و برتری در میان آنان یا «برای انباشتن اصطلاحات» باشد، سالک را به مقصد نزدیک نمی‌کند، که دور می‌کند. [۱۳۶۸: ۱۲]. ادراکات تاریک او دریچه‌ای می‌شود که او را به ورطه سقوط می‌کشاند. معلومات او حجابهایی می‌شود که قلب او را تاریک می‌گرداند و مانع تابش نور معارف حقه می‌شود و در تنگنای ظلمت و جهالت غوطه‌ور می‌گردد، که: «من اعرض عن ذکری فان له معیشتة ضنکا و نحسره یوم القیامة اعمی» [طه: ۱۲۴] و اگر هدف او الهی و مقصدش تخلق به اخلاق الله باشد، در هر زمینه‌ای که تلاش کند و گام بردارد ولو علمی که صد در صد ظاهری و دنیوی باشند، آن علم، برای او سودبخش و نافع است.

آنچه تاکنون گفته شد هدف از علم آموزی انسان بود. در اینجا حضرت امام به این نکته اشاره می‌کنند که خداوند جنت را پاداش طالبان «علم» قرار داده است و معتقدند علوم در هر درجه‌ای که باشند - چه علم معارف و چه غیر آن - طالبان خویش را به جنت رهنمون می‌سازد. پس سالک و جوینده هر علمی سالک طریق بهشت است و معتقدند این مطلب با انواع براهین حکمی و ذوقی و اخبار وارده از سوی انبیا و اهل بیت (ص) و بهره‌گیری از کتاب کریم الهی ثابت شده است.

نتیجه‌ای که می‌توان گرفت، ارتباط میان «علم» و فراگیری آن با بهشت و آرمیدن در جوار حضرت حق است؛ زیرا گفته شد نتیجه «علم» کسب بهشت است [خمینی ۱۳۷۸: ۴۱۳]. نکته دیگری نیز دریافته می‌شود و از مفهوم مخالف آن می‌توان چنین برداشت کرد که میان «جهل» و «دوزخ» نیز تناسب و ارتباطی برقرار است و مطلب دیگر اینکه مراتب بهشت نیز به مراتب علم بستگی دارد؛ یعنی اگر علم، در درجه نازل مثل علم ظاهری که همان فقه و آداب معاشرت و... باشد، طبیعی است که بهشت مناسب آن، بهشت اعمال است [خمینی ۱۳۷۸: ۳۸۸] که «فیها ما تشبیه الانفس و تلذ الاعین» [زخرف: ۷۱] و اگر علم در درجه دوم باشد [خمینی ۱۳۷۸: ۳۸۸-۳۸۷]، مثل علم تهذیب نفس، علمی که به سلوک نیز توجه دارد و به محاسن و معایب اخلاق می‌پردازد، علمی که از کیفیت رسیدن به محاسن و زدودن معایب اخلاق مانند صبر، شکر، حیا و شجاعت... و نیز قیامی مانند حسد، کبر، حب دنیا و... بحث می‌کند، نتیجه چنین علمی رسیدن به بهشت صفات است که این مرحله بهشت برای انسانهای متوسط است و اگر علم در

درجه عالی باشد؛ یعنی علم بالله و علم به معارف، علمی که تقویت و تربیت عقل را عهده‌دار است، علمی که منجر به شناخت خداوند و اسما و صفات او می‌شود، علمی که از کیفیت نزول وحی، کتب نازل شده برای هدایت انسان، کیفیت معاد، و... سخن می‌گوید، نتیجه‌اش عالیت‌ترین بهشت، یعنی بهشت ذات است. پس نتیجه اینکه «سلوک طریق علم، سلوک طریق طریق جنت است و طریق طریق نیز طریق است» [خمینی ۱۳۷۸: ۴۱۳].

پس از بیان این مطالب به نکته دیگری اشاره می‌نمایند [خمینی ۱۳۷۸: ۴۱۳] که اگر گفته شد «سلک الله به الی الجنة»، یعنی اگر سلوک علمی را به بنده و سلوک الی الجنة را به ذات خداوند نسبت داده علتش این است که در مقام رجوع به وحدت، جنبه حقی مطروح است و در مقام کثرت، جنبه خلقی غلبه دارد و البته سلوک الی الجنة نیز می‌تواند به عبد، نسبت داده شود زیرا کریمه شریفه به صراحت می‌فرماید:

«ووجدوا ماعملوا حاضراً» و «فن يعمل مثقال ذرة خيراً يره». و البته سلوک علمی نیز با تأیید و توفیق حضرت حق و منسوب به ذات مقدس است که «قل كل من عند الله». در اینجا بیان نکته‌ای لازم است که رفع حجب یا جمع کتب حاصل شدنی نیست، بلکه گاهی خود کتاب حجاب رؤیت می‌شود.

بردار کتاب از برم و جام می‌آور تا آنچه که در جمع کتب نیست بجویم

[خمینی ۱۳۷۴: ۱۶۸]

زیرا صورت علمی، خود از جدا بودن معلوم حکایت می‌کند و همچنین حجاب و واسطه‌ای میان عالم و معلوم می‌باشد. پس شهود حقیقت با خرق حجب ملازمت می‌یابد و حجابهای ظلمانی و نورانی که انسان را احاطه کرده است او را به اشتباه می‌اندازد. به همین دلیل سالک طریق معرفت می‌داند تا «خرق حجب» حتی «حجب نور»ی نکند به رؤیت حقیقت نایل نخواهد شد. لذا می‌گوید: بردار حجاب تا جمالش بینی [خمینی: ۱۳۷۴: ۱۲]. بدین ترتیب فایده‌ای که بر علم آموزی مترتب است:

۱. کسب اخلاص است.

طالب حقیقت در اولین قدم به تخلیص نیت می‌پردازد؛ زیرا به خوبی آگاه است علم بدون اخلاص حجاب است و مانع رسیدن به محبوب می‌شود.

عالم که به اخلاص نیاراسته خود را علمش به حجابی شده تفسیر و دگر هیچ
[خمینی ۱۳۷۴: ۷۴]

۲. رفع حجاب از چشم بصیرت است.

زیرا شهود حقیقت با خرق حجاب ملازمت دارد و حجابهای ظلمانی و نورانی که انسان را احاطه کرده است «او را به اشتباه می‌اندازد» [خمینی ۱۳۶۸: ۱۲] و تا «خرق حجب حتی حجب نوری» را نکند به رؤیت جمال نازنین محبوب نایل نخواهد آمد.

بردار حجاب تا جمالش بینی تا طلعت ذات بی مثالش بینی

[خمینی ۱۳۷۴: ۱۲]

در اینجا هشدار لازم است که رفع حجب با جمع کتب حاصل شدنی نیست؛ بلکه گاهی خود کتاب حجاب ضخیم رؤیت فرار می‌گیرد. زیرا اولاً صورت علمی از جدا بودن معلوم حکایت می‌کند؛ ثانیاً خود صورت علمی حجاب و واسطه‌ای است میان عالم و معلوم، بنابراین، عالم مستور و مخفی در حجاب علم و صور علمی است.

۳. گشاینده ابواب معرفت است.

«علم» مقدمه معرفت است و «معرفت بدون علم محال است و علم بی معرفت وبال» و انسان هشیار علمی را از عالم مطلق طلب می‌کند که دریچه‌ای را به ساحت ابدیت و رستگاری به رویش بگشاید.

فصلی بگشا که وصف رویت باشد آغازگر طره سویت باشد

طومار علوم و فلسفه در هم پیچ یارا نظری که ره به سویت باشد

[خمینی ۱۳۷۴: ۲۰۵]

علم نافع

امام در بیان این مطلب ابتدا به تقسیماتی که پیامبر اکرم (ص) درباره علم کرده‌اند پرداخته و سپس به توضیح علم نافع می‌پردازند و در مورد اقسام علم می‌نویسند: «انما العلم ثلاثة: آیه محکمه؛ او فریضة عادله؛ او سنّة قائمه و ما خلاهنّ فهو فضل» [خمینی ۱۳۷۸: ۳۸۵]. منظور از «آیه محکمه»

علوم عقلی و عقاید حقیقی و معارف الهی است و «فریضة عادلة» علم اخلاق و تصفیه قلوب و «و سنة قائمة» علوم ظاهری و اعمال و آداب قلبی است.

از منظر امام انسان دارای سه وجه و نشأه است: الف. روحانی یا غیبی؛ ب. برزخ یا خیال؛ ج. ملکی یا شهادت است [خمنی ۱۳۷۸: ۳۸۶] و علوم شریعت بر اساس همین مقامات سه گانه انسانی است [خمنی ۱۳۷۸: ۳۸۹]؛ و هر کدام از این نشأت کمال خاص و تربیتی مخصوص به خود دارند و علمی نافع و مفید خواهد بود که متضمن تکامل هر سه وجهه انسان باشد و بدین ترتیب هیچ علمی حق تکذیب و رد عالم دیگر را ندارد و همان گونه که تصدیق بی تصور از اغلاط و قبایح اخلاق است، تکذیب بی تصور نیز همان گونه است، بلکه قبحش افزون است [خمنی ۱۳۷۸: ۳۸۹].

امام علم نافع را سه گانه می خوانند که عبارتند از:

۱. علمی که مربوط به کمالات عقلی و وظایف روحی است؛

۲. علمی که مربوط به اعمال قلبی و وظایف آن است؛

۳. علمی که مربوط به اعمال و وظایف ظاهری نفس است.

و در توضیح هر کدام می نویسند: علمی که متضمن تقویت بعد روحانی و عقل انسان است،

عبارت است از:

الف. علم و معرفت به اوصاف جمال و جلال حضرت حق؛

ب. علم به عوالم غیب از اعلی مراتب جبروت تا اسفل ملکوت؛

ج. علم به انبیا و اولیا و مقامات و مدارج آنها؛

د. علم به کتب آسمانی و کیفیت نزول وحی و تنزل ملائکه؛

ه. علم به نشأه آخرت و کیفیت رجوع موجودات به عالم غیب و شناخت حقیقت عالم برزخ

و قیامت؛ و بهترین هادی و معلم این علم پس از انبیا و اولیا (ع) بزرگان معرفت و اعظام فلاسفه

می باشند و علمی که متضمن تقویت و تکامل قلب است، عبارت است از:

علم فقه و مبادی آن، علم آداب معاشرت، تدبیر منزل و سیاست مدن؛ و آموزش دهندگان

چنین علمی پس از انبیا و اولیا، علمای ظاهری و فقها و محدثان می باشند. حاصل آنکه در هر

سه رشته بهترین معلم و اول تعلیم دهنده، انبیا و اولیائند سپس علمای مخصوص به آن رشته از

علم. امام به ارتباط میان این سه نوع علم با یکدیگر قائلند و معتقدند آثار هر یک در دیگری سرایت می‌کند چه در جانب کمال چه در جهت نقص؛ به طوری که اگر کسی به اعمال ظاهری و عبادی اهتمام ورزد، تأثیراتی در قلب و روح او گذاشته اخلاق و رفتار او نیز کامل می‌گردد و همچنین اگر کسی به تهذیب نفس و تحسین باطن همت گمارد، در دو وجه دیگر او نیز تأثیر خواهد گذاشت. بدین ترتیب کسی نمی‌تواند دارای باطنی مصفا و اخلاقی مهذب بدون رعایت اعمال ظاهری و عبادات قلبی باشد. و همچنین انسان نمی‌تواند عامل به تعالیم و دستورات انبیا بوده و عملی تام و تمام انجام دهد، بدون آنکه بهره‌ای از ایمان برده و به اخلاق نیک متصف شود.

به همین دلیل توصیه امام به مسافران صراط انسانیت این است که در هر یک از مراتب فوق‌الذکر دقت و جدیت داشته و از هیچ‌یک از کمالات علمی و عملی صرف‌نظر نکنند، که هیچ‌یک از علوم به تنهایی برای رشد و تکامل انسان کافی نیست. از این رو سخنی شیخ اشراق را در اول حکمة الاشراق که می‌گوید: «کمال علمی با نقص در عمل و بعکس، ممکن التحقق است»، ناتمام می‌دانند و همچنین گفته بعضی از علمای اخلاق را که فقط تهذیب باطن و تعدیل اخلاق را منشأ همه کمالات دانسته‌اند و به علوم عقلی و ظاهری وقعی نمی‌نهند، نمی‌پذیرند و نیز سخنان عالمان علوم ظاهری را که در رد علمای باطنی و معارف الهی ابراز می‌دارند، ناتمام می‌دانند و تصریح می‌کنند که این سه طایفه سخت در اشتباهند. زیرا از هر سه مقامات روح و نشأت انسانی محجوبند.

نتیجه آنکه:

اگرچه علم با سعه مفهومی‌ای که دارد همه انواع دانستنیها را دربرمی‌گیرد، اما آن علمی که در تعالی و تکامل انسان منشأ اثر است دانش و بینشی است که از راه تقوا و پیراستن دل و جان از کدورت‌های رذایل و آراستن آن به فروغ فضایل فراهم آید. چه به هر نسبت انسان از تاریکیهای جان بزدايد، خورشید حقیقت را تابنده‌تر و درخشانتر خواهد دید «الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور» بدیهی است علم مورد نظر شارع مقدس علم نافع است که در جانهای پاک و پیراسته می‌نشیند و انسان را از «خود» می‌ستاند و به خدا می‌سپارد. از این رو شارح منازل، چنین

علمی را رحمت و موهبت دانسته و از علم لدنی حضرت یاد می‌کند و کاشانی نیز «علم وراثت» را نتیجه «علم دراست» می‌خواند و بر این باور است که «علم بی‌عمل عقیم است و عمل بی‌علم سقیم». امام بزرگوار نیز چنین علمی را از شئون فطرت و مساوق نور و وجود می‌داند و سلوک آن را سلوک طریق طریق جنت می‌شمارند و اینگونه عالمان را «ربانی» و «وارث انبیا» می‌شمرند که حتی از فرشتگان برترند. زیرا چنین انسانهایی توانسته‌اند وجود خویش را تکامل بخشند و با عبادت و ریاضت، خلوص و اخلاص ذهن و زبان را به حکمت بیارایند؛ که «من اخلص لله اربعین صباحاً...».

بدیهی است همه علوم چنین خاصیتی ندارند و هر عالمی به این مقام نخواهد رسید. بلکه گاه فراوانی و فزونی معلومات موجب غرور و فریب آدمی می‌شود و انسان به انباشتن معلومات و اصطلاحات بسنده می‌کند، که نه تنها به مقصد نمی‌رسد که دورتر هم می‌شود؛ چنین دانشی نه تنها «نور» نیست که «حجاب» است و گاهی «جمع کتب» در برابر «رفع حجب» قرار می‌گیرد و حتی «حجاب اکبر» می‌شود و با اعراض از ذکر حق، به «معیشت صنک» می‌افتد. بهشت موعود در تعبیر امام در انتظار عالمانی است که در همه علوم ظاهری و باطنی، انسانی و الهی، اخلاص بورزند و تاریکیهای دل و جان را بزدایند؛ که در این صورت به نسبت دانشی که به دست آورده‌اند به بهشت «افعال» یا «صفات» یا «ذات» راه می‌یابند. رزق‌الله و ایاکم.

والسلام

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

منابع

- انصاری، عبدالله. (۱۳۷۲). منازل السائرین.
- خمینی، روح الله. (۱۳۶۸). ره عشق. (نامه عرفانی حضرت امام خمینی). تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی. چاپ اول.
- _____ ۱. (۱۳۶۹). محرم راز. (اشعار عارفانه امام خمینی، نامه‌ای از آن حضرت به حجت الاسلام سید احمد خمینی). تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی. چاپ اول.
- _____ ۲. (۱۳۶۹). نقطه عطف. (اشعار عارفانه امام خمینی، نامه‌ای از آن حضرت به حجت الاسلام سید احمد خمینی). تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- _____ ۳. (۱۳۷۳). پادۀ عشق. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی. چاپ سوم.
- _____ ۴. (۱۳۷۴). دیوان امام. (سروده‌های حضرت امام خمینی). تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام

خمینی. چاپ ششم.

_____ . (۱۳۷۷). شرح حدیث جنود عقل و جهل. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی. چاپ چهارم.

_____ . (۱۳۷۸). جهل حدیث (اربعین حدیث). تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ هفدهم.

_____ . صحیفه نور. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی،

- ابن سینا. رساله العلم اللدنی التفسیر قرآنی و اللغة الصوفیه فی فلسفه.

- شبستری، شیخ محمود. شرح گلشن راز. تألیف شمس الدین محمد لاهیجی. تهران: انتشارات زوار. چاپ دوم.

- صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم. (۱۳۶۷). ترجمه شرح اصول کافی. مترجم: محمد خواجه‌جوی. تهران:

مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی. چاپ اول.

_____ . اسفار اربعه. دارالکتب الاسلامیه.

- طریحی، فخرالدین بن محمد. (۱۴۰۳). مجمع البحرین. بیروت: مؤسسه الوفا.

- مولی عبدالله. (۱۲۹۶). حاشیه بر تهذیب المنطق تفنازانی.

- ابن عربی. (۱۳۶۶). فصوص الحکم. تهران: انتشارات الزهراء.

- کاشانی، عزالدین محمود. (۱۳۶۷) مصباح الهدایة و مفتاح الکفایة. به تصحیح علامه جلال الدین همایی.

تهران: مؤسسه نشر هما. چاپ سوم.

_____ . (۱۳۷۲). شرح منازل السائرين. قم: انتشارات بیدار.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی